

جنگ و دانش

چاپ شده در ضمیمه روزنامه ایران به تاریخ شنبه ۸۷/۲/۶

مولوی می گوید:

گر بریزی بحر را در کوزه ای

چند گنجد قسمت یک روزه ای

روشن است اقیانوس نهضت مردم ایران برای دفاع از کیان کشور اسلامی در یک مقاله نمی گنجد
اما درعین حال نمی توان از ارائه چند قطره از این اقیانوس به نسل امروز دریغ کرد.

از روز نامه وزین ((ایران)) باید تشکر کنیم که این فرصت گرانبهای را تهیه دید تا بتوانیم بخصوص
نسل جوان ایران را در حد توان با این اقیانوس عظیم آشنا کنیم؛ ان شاء الله.

غروب روز هفتم شروع جنگ تحمیلی همراه با یکصد نیروی مردمی مسلح شدیم و با یک هواپیمای
ارتشی وارد فرودگاه اهواز شدیم شهری که با همه عظمتش در آن لحظه حتی آتش سیگاری نمی توانستی
بینی. صبحگاهان خدمت دکتر چمران رسیدیم و پس از تقدیم برگ ماموریت از شیراز از ایشان مأموریت
گرفتیم که پادگان زرهی اهواز را پاسداری کنیم. گروههایی زیر پوشش جهاد سازندگی خود را به اهواز
می رساندند و جهاد در سازماندهی و به کارگیری این نیروهای مردمی نقش اساسی داشت. دشمن تا داخل

جنگل های متصل به اهواز پیشروی و در بین درختان اتراق کرده بود تا در فرصت مناسب اهواز را به تصرف درآورد. دکترچمران همراه با هزار چریک در اهواز بود. شب ها همراه گروهی زبده بدون داشتن تفنگ به جنگل می رفتند و فقط مسلح به کارد سنگری بودند.

جهاد سازندگی در همین ایام نقش اول خود را دریافت که باید نیروهای رزمی خود را پشتیبانی کند. روزها مهمات حمل می کردیم وزخمی ها را به شهرمی آوردیم و شب ها از پادگانها حفاظت می کردیم تا انبار مهمات ما را زدند. برای مدت چند ساعت عقب نشستیم و به محض پایان انفجارها به پست خود برگشتیم.

هنوز یک ماه نگذشته بود که مسئولین جهاد در اهواز به من و ۱۱ نفر دیگر مأموریت دادند به کمک جهادگران حاضر در خرمشهر و آبادان برویم؛ با ۱۲ اتومبیل عازم آبادان شدیم. وقتی به آبادان رسیدیم خرمشهر سقوط کرده بود و جوانان عزیز آبادانی را دیدم که نمی دانستند چه کنند تا آبادان به سرنوشت خرمشهر دچار نشود. آنان را جمع کردم و گفتم دوره دانشگاه نظامی را دیده ام با من همکاری کنید که حساب شده دفاع کنیم؛ همه آمادگی خود را اعلام کردند؛ در یک مدرسه که در کنار آن چهار مدرسه بزرگ دیگر بود مستقر شدیم. از نیروهای عقب نشسته از خرمشهر متوجه شدیم که چرا خرمشهر سقوط کرده علت اصلی آن بود که جنگ به داخل شهر کشیده شده بود با هم مشورت کردیم باید شمال آبادان را حفاظت بدهیم، چگونه؟ این سؤال خیلی زود به جواب رسید همه تصمیم گرفتند با استفاده از لودر و بولدوزر در شمال آبادان دیوار دفاعی بسازند. شهر محاصره ۳۴۰ درجه شده است. ارتباط ما با ایران کاملاً قطع است. حالا باید با چنگ و دندان از شهر دفاع کرد. جوانی برومند از شیراز رسید به نام محمد جواد کریمی. استاد بود در برقکاری ماشین آلات سنگین و راه اندازی آنها- نابغه ای بود بی مثال- در شهر می گشت لودرها و بولدوزرها و ماشین آلات نیمه سنگین را می یافت و به قرارگاه می آورد؛ دستگاهها را تعمیر و راه اندازی میکرد و شب هنگام همراه با جوانانی که آمادگی خود را برای یادگیری فنون رزمی مهندسی اعلام کرده بودند به شمال آبادان می رفت و شروع به ساختن دیوار خاکی میکرد که بعدها به خاکریز معروف شد. اوبحق بنیانگذار مهندسی رزمی بود. کار را با یک لودر کاترپیلار ۹۲۰ فکی شروع کرد. راستی! فراموش نمی کنم که چقدر این لودر را دوست داشتیم. تنها وسیله ای بود که می توانستیم حداقل شبی ۱۰ متر خاکریز بزنیم. جواد و همکارانش روزها دستگاهها را تعمیر و راه اندازی میکردند و شب ها برای زدن

خاکریز به شمال رودخانه بهمنشیر میرفتند. آنها نه تنها خواب را نمی شناختند بلکه اغلب فراموش می کردند آیا غذائی خورده اند یا نه. پشت این خاکریزها نیروهای مردمی، سیاه و ارتش مستقر می شدند و هر تحرک دشمن را زیر نظر داشتند. در اینجا رسالت دوم جهاد شکوفا شد. مهندسی زرمی شامل سنگر سازی، ایجاد خاکریز، جاده سازی، پل سازی و استحکام مواضع برای نیروهای خط مقدم و سایر خطوط برای نیروهای مردمی، ارتشی، سپاهی و هر نیرویی که به نحوی با دفاع مربوط می شد.

مردم از تمامی ایران خود را پیاده، با موتورلنج و هر نوع وسیله دیگری به آبادان می رساندند. از خراسان گرفته تا هرمزگان و از کرمانشاه گرفته تا لرستان و اصفهان و بوشهر خود را به جهاد استان فارس در آبادان می رساندند. جهاد ما به صورت جهادایران درآمده بود. مهمتر از هر مسئله ای تجربه های با ارزش آنها همراه با مهارت های بسیار مهم آنها برای جبهه بود که به جبهه روح تازه ای می داد و نیروهای زرمی ملت بزرگ ایران را نه تنها پشتیبان خود می دانستند بلکه این پشتیبانی را لمس می کردند، رؤیت می کردند. برادری از برازجان اعلام کرد می توانم در باتلاق جاده بسازم. مهندسی از تهران رسید اسکله سازی را در منتهی الیه شرق جزیره آبادان شروع کید تا تدارکات ما بتواند با بارج (دوبه) بیاید و فرودگاه هلیکوپتر و مخازن سوخت بسازد آن هم در ظرف حداکثر ۲ ماه؛ به این ترتیب و با آماده شدن اسکله و جاده قفاض، آبادان از محاصره بیرون آمد.

برادری از گناوه پیشنهاد کرد: همان طور که در گناوه ۴ بشکه خالی را به هم متصل میکنند و وسیله - ای می سازند تا موتورلنج ها را که در دریا قرار دارند تعمیر کنند با بشکه های خالی موجود در پالایشگاه روی بهمنشیر پل بسازیم. مسئله با مهندس تهرانی در میان گذاشته شد محاسبات به عمل آمد. بلوک هایی شامل ۱۲ بشکه خالی ساخته شدند و سپس با سیم بکسل به هم متصل شدند و دو طرف رودخانه بهمنشیر را به هم وصل کردیم جهاد نجف آباد نیز یک پل شناور بشکه ای در ایستگاه ۱۳ ساخت. نمی دانید چه شوری در دل رزمندگان به پاشد دیگر مجبور نبودیم زخمی هایمان را با قایق لاستیکی از رودخانه بهمنشیر عبور بدهیم.

یک پایگاه در بندر ماهشهر ایجاد کرده بودیم که مأموریت داشت نیروها و تدارکات رسیده از تمامی ایران را تحویل گرفته و سپس با موتورلنج و دوبه، آنها را به آبادان بفرستد. این راه تدارکاتی

ماهشهر- قفاض- آبادان- به ما این قدرت را داد که هرچه نیروهای رزمی نیاز داشتند ظرف حداکثر ۲۴ ساعت از ایران به آبادان رسیده در اختیار واحد رزمی قرار گیرد.

انبارهای ما پر بود از مواد غذایی، پوشاک، پتو و قطعات یدکی.

آشپزخانه ای به راه انداختیم در هتل کاروانسرا که اول با گاز موجود در مخزن کار میکرد سپس با چوب و حدود ۲۰۰ نفر از خانم های آبادانی و خر مشهري شبانه روز در این آشپزخانه کار می کردند تا هرکس در آبادان حضور دارد از نظر غذای سالم تأمین باشد. معمولاً سرپرستی آشپزخانه را یک نفر فوق لیسانس از صنایع الکترونیک فارس به عهده داشت تا اطمینان حاصل کنیم غذا کاملاً سالم به دست مدافعین شهر می رسد.

عراقی ها که تصمیم داشتند بعد از استحکام مواضع خود در شمال آبادان، کار آبادان را مثل خرمشهر یکسره کنند هر روز با مانع جدیدی روبه رو می شدند، می دیدند تانک برای ایرانی ها رسیده این تانک ها چیزی نبودند مگر لوله های سیاه مقوایی که روی خاکریزه ها گذاشته می شد تا عراقی ها فکر کنند تانک است و آنجا را بمباران می کردند و شب هنگام اعلام می کردند ۱۲ تانک ایرانی ها را زدیم و این فریب

دادن ها ادامه داشت تا اینکه عراقی ها بالاخره از طریق محله ذوالفقاری با ۷۰۰ نفر سوپر چریک خود که در تصرف خرمشهر هم شرکت کرده بودند وارد جزیره آبادان شدند. قهرمانی از نسل ارتش دلاور ایران سرهنگ کهنتری که فرماندهی واحدهای لشکر (۷۷) خراسان را در آبادان به عهده داشت عملیات سرکوب چریک های وارد شده به جزیره آبادان را مدیریت کرد و همان شب ورود آنها همراه و هماهنگ با نیروهای سپاه، مردمی، ژاندارمری و شهربانی همه و همه آنان که در آن شب در آبادان بودند تمامی ۷۰۰ نفر نیروهای زبده عراقی را به هلاکت رساندند و بیل مکانیکی جهاد فارس ظرف یک روز جسد ۷۰۰ عراقی را در بیابان های آبادان دفن کرد.

دریا دلی از سپاه خمینی شهر به نام رضا مؤذنی ۲۰۰ نیروی بسیجی و سپاهی و ۲۰۰ نیروی ارتشی از لشکر (۷۷) و ۱۲ نفر نیروی مهندسی رزمی از جهاد فارس را به صورت یک واحد درآورد و یک شب آماده حمله به ۲ تپه دیده بانی عراقی ها واقع در روبه روی نهرمدن در شمال رودخانه بهمنشیر شد در شاخ حمله او را دیدم که بسان یک ژنرال مصمم در شاخ حمله ایستاده یک نفر ارتشی یک نفر سپاهی را به طرف تپه- ها

می فرستد و تپه ها را که دیده بان های عراقی مستقر در آنها امان ما را بریده بودند و تمامی نقاط جاده ما را ثبت تیر کرده بودند و به محض مشاهده هر اتومبیل و یا تجمعی آن نقطه را با تیر مستقیم یا خمپاره هدف قرار می دادند به تصرف در آوردند و نیروهای موجود در آن را یا کشته یا اسیر کردند.

رضا مؤذنی اگرچه خود در این نبرد به شهادت رسید اما درس هایی به عراقی ها و به ما داد . به عراقی ها با قدرت فهماند که باید گور خود را گم کنند و از ایران خارج شوند و به ما ایرانی ها هم تفهیم کرد که اگر میخواهید پیروز باشید باید تمام نیروها هماهنگ عمل کنند . دشمن مجبور شد بعد از این حمله حدود ۲۰ کیلومتر عقب بنشیند و خود را جمع و جور کند؛ شاید کمتر آسیب ببیند . بعد از این عملیات نیروهای موجود در آبادان توانستند در باتلاق موجود در شمال بهمنشیر جاده وحدت را بسا زند و آبادان را از محاصره بیرون بکشند، همه نیروها اعم از جهاد نجف آباد، جهاد آبادان و سپاه با مدیریت جهاد فارس و با استفاده از تجارب خاص جاده سازی در باتلاق آن هم در دید دشمن جاده را ساختند، صبح ها کار می کردند، و بعد از ظهرها که دید دشمن بر آن منطقه وجود داشت کار را تعطیل می کردند . جاده و دیوار حفاظتی برای جاده ساخته شد. شبانه تجهیزات و امکانات آفندی وارد آبادان می شد و آبادان به صورت دژی درآمد که توانست ظرف یک شب عملیات طرح شده برای ۱۵ روز ثامن الائمه را انجام دهد و نیروهای ما توانستند ظرف یک شب خود را به ساحل شرقی کارون برسانند و نیروهای عراقی موجود در شرق کارون را یا به هلاکت برسانند یا اسیر یا وادار به فرار کنند.

عجیب آن بود که ماشین آلات و امکاناتی که در حمله عراقی ها به محله ذوالفقاری از آنها به غنیمت گرفتیم و برادران عزیز و ماهری که از شهرستان های قم، خوانسار و دامنه به جهاد فارس ملحق شده بودند این امکانات و ماشین آلات را بازسازی و آماده به کار کرده بودند که بیشترین کاربرد را در این عملیات داشتند. یک شب با کانال کن های جهاد فارس تا ۵۰ متری خاکریز عراقی ها کانالهایی به عمق ۲ متر و عرض ۸۰ سانت ساخته بودند که نیروها از درون این کانال تا ۵۰ متری دشمن پیش رفتند و سپس از آنجا بر سر عراقی ها ریختند. خود من که در خاکریز خط مقدم بودم دیدم چگونه بولدوزری از جهاد فارس با ۳ متر ارتفاع از سطح زمین همراه رزمندگانی که در کانال بودند به طرف خط مقدم دشمن حرکت کردند و این بولدوزر توانست خاک ریز عراقی ها را بشکافد و نیروهای ایرانی به راحتی وارد تصرفات دشمن شدند و یکسره تا رسیدن به کارون که هدف ۱۵ روزه بود بتازند و در شرق کارون مستقر شوند و خدای را

سپاس، دشمن گیج شد. آنان که در محله مارد بودند به طرف محله شیر پاستوریزه شلیک کردند و عراقی-هایی که در شیر پاستوریزه بودند به طرف مارد شلیک کردند. صبح که برای بازدید از کل جبهه رفتم بیشترین کشته های عراقی را در شیر پاستوریزه یافتم که نیروهای ایرانی دستور داشتند به آن طرف شلیک نکنند تا قسمتی از عراقی ها بتوانند از آنجا فرار کنند و بعد معلوم شد که کشته های عراقی در محله- های شیر پاستوریزه و مارد نتیجه اشتباه شنود عراقی ها بود و خود عراقی ها به جان هم افتاده بودند و پیش از جهاد هزار نفر را فقط در شیر پاستوریزه کشته بودند که برای ما عجیب بود که چرا گلوله های تانک داخل سنگر عراقی ها رفت و منفجر شده اند.

سیل هدایای مردمی و وجوه نقدی مردم ایران چنان توانی به ما در جهاد فارس داده بود که با داشتن ۲۰۰ دستگاه ماشین آلات سنگین و ۱۵۰ دستگاه نیمه سنگین و همین حدود ماشین آلات سبک و آماری از نیروهای مردمی در حدود یک هزار نفر در خط، دیناری از دولت دریافت نمی کردیم. یک بار از جبهه دو جسد شهید را به گناوه بردم و فوراً برگشتم و نتوانستم در مراسم دفن شرکت کنم. هنگام مراجعت به جبهه شخصی آمد یک بسته کوچک به من داد. گفت: برای بچه های جبهه. فکر کردم جوراب یا زیر پیراهنی است وقتی در جبهه آن را باز کردم دیدم ۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال وجه نقد سال ۶۰ می باشد هر وقت پول، نیرو یا چیزی نیاز داشتیم، تلفن میکردم. جهاد کازرون، جهاد لامرد، و اعلام نیاز می کردم. حداکثر ۴۸ ساعت بعد نیاز ما و حتی بیشتر به آبادان می رسید اگرچه دیگر جهادهای استان فارس نیز خود داوطلبانه کمک های مردمی را برای ما می فرستادند.

از همت خانم های پشتیبانی جنگ جهاد در شیراز هم دو کلمه ای بگویم. بیش از هزار نفر بودند. عده زیادی نان تنک یا تیری می پختند که برای رزمندگان بسان شکلات بود و عده ای دیگر مواد غذایی و بنشن ها را تمیز کرده و برای آشپزخانه ما می فرستادند و مهمتر از آن که عده ای از این خواهران جیره جنگی بسته بندی میکردند. جیره جنگی عبارت بود از یک بسته پلاستیکی به وزن حدود ۲۰۰ گرم محتوی مغزپسته، مغز بادام، قیسی، انجیر، نخودچی و کشمش که همیشه دهها هزار بسته در انبار ما در آبادان موجود بود و شب هایی که عملیات بود به تمامی نیروهای حمله کننده یک بسته داده می شد تا اگر اسیر شدند حداقل برای ۴۸ ساعت کالری بدن آنها تأمین شود. عده ای از این خواهران بودند که پیشانی بند را ساخته به جبهه می فرستادند. وقتی از یکی از رزمندگان که بر پیشانیش نقش لا اله الا الله داشت سؤال کردم

چرا پیشانی بند بسته ای، گفت : می خواهم با جسد هم با دشمن مبارزه روانی کنم. وقتی دشمن بر جسد من حاضر شود و پیشانی بند را ببیند خواهد فهمید یک مجاهد فی سبیل الله را کشته است و تا آخر عمر زجر خواهد کشید.

۳ روز قبل از عملیات طریق القدس گروهی از جهاد فارس را به سوسنگرد خواندند ۴۸ ساعت قبل از عملیات وارد شدیم، گفتند لازم است ظرف دو شب ۱۸ کیلومتر خاکریز در ۵۰۰ متری دشمن بزنید. گفتیم چشم اما دخالت نکنید، گفتند قبول. به اتفاق جهاد خراسان به مسئولیت شهید گرانقدر ساجدی شب اول یک خاکریز انحرافی عمود بر خاکریز دشمن زدیم. صبح دشمن خاکریز را دید شروع به ثبت تیر روی آن کرد. فرماندهان اعتراض کردند که شما یک شب را از دست دادید، گفتیم قرار است دخالت نکنید؛ با عصبانیت ما را ترک کردند. غروب شد چند بولدوزر را فرستادیم به همان خاکریز انحرافی و شروع کردند به گاز دادن و سرو صدا ایجاد کردن. دشمن تا صبح آن خاکریز عوضی را می زد. در حالی که ما در ۵۰۰ متری خط خودش داشتیم کار می کردیم. ۱۸ گروه تشکیل دادیم و هر گروه مأمور شد یک کیلومتر خاکریز بزند و به عقب بیاید. صبح همه گروه ها مأموریت خود را انجام داده بودند. بدون آن که حتی یک زخمی بدهیم و وقتی روز بعد اسیران عراقی را بازجویی می کردیم گفتند جنگ با شما محال است زیرا شما خاکریزتان خودش حرکت میکند. بیچاره ها فکر می کردند این ۱۸ کیلومتر خاکریز شبانه راه رفته و در پانصد متری آنها ایستاده است!

در عملیات فتح المبین وقتی واحدی از ما به فرماندهی شهید حاج خلیل پرویزی این نمونه مجاهد فی سبیل الله و به استعداد ۴۰ نفر به منطقه سایت ۵ وارد شد معلوم شد کوچکترین کار مهندسی جبهه انجام نشده و نیروها فقط در عوارض طبیعی جا خوش کرده اند. وقتی به فرماندهان گفتم ۲۰ روزه جبهه آماده خواهد شد گفتند آیا ۲ لشکر مهندسی رزمی زرهی همراه شماست؟ جواب دادیم بعد از ۲۰ روز ان شاء الله جبهه را تحویل بگیرید. وقتی که جبهه آماده شد آن هم آفندی (در مرحله اول جبهه را پدافندی در خواست کردند) فرماندهان با ناوری برای بازدید آمدند و دیدند خط مقدم و خط دوم دو جداره است - جاده ها به موازات خطوط مقدم قیرریزی شده - جاده های آنتنی کامل است و سنگر توپخانه حتی در خط مقدم ساخته شده است. در واقع دو برابر کار درخواستی روز اول انجام شده بود و این نبود مگر با توان اجرایی نیروهای بسیار ماهر و مؤمن مردمی. فرماندهان بعد از رؤیت جبهه با تعجب اعلام کردند جبهه آماده حمله است و وقتی

در منطقه آفندی تعیین شده حمله به بن بست خورد تصمیم گرفتند از جبهه ما حمله کنند . فقط ۲ ساعت بعد از حمله از این جبهه سایت ۵ سقوط کرد و باز هم خداوند متعال غنائمی از ماشین آلات سنگین نصیب جهاد فارس کرد که توان رزمی آن را دو برابر کرد.

قبل از عملیات بیت المقدس از نیروی هوایی آمدند به جهاد فارس و گفتند ستاد عملیات به ما گفته شما هر کار نشدی را انجام میدهید آیا می توانید برای ما سایت موشکی بسازید گفتم لطفا نقشه را ارائه کنید همراه خود نقشه داشتند گفتم فردا جواب می دهیم چند روزه آنرا می سازیم. در آمار گروهی فنی برای کارهای بسیار دقیق در تهران داشتیم که هر کار پیچیده فنی را انجام می دادند آنهم با هزینه و امکانات خودشان به آنها تلفن کردم گفتند الان حرکت می کنیم فردا ظهر رسیدند نقشه را دیدند گفتند ۲۰ روزه تحویل می دهیم و صورت اجناس لازم را دادند و کار را شروع کردند روز هفدهم اعلام آمادگی سایت شد به برادران نیروی هوایی اعلام کردیم آمدند بازدید کردند گفتند درست است به تهران اطلاع دادند تهران باور نکرد ۲ نفر سرهنگ فرستادند آنها هم تائید کرده به تهران اعلام آمادگی کردند باز هم باور نشد یک سرتیپ فرستادند و سرتیپ از تلفن خود ما دستور حمل موشکها را داد و وقتی عراق باور کرد که سایت موشکی نصب کرده ایم که ۵۰ هواپیمای خود را از دست داده بود بعد از آن هم هر جا سایت لازم می شد این برادران بودند که ظرف پانزده روز آنها را می ساختند و بدون دریافت حتی یک ریال تحویل می دادند.

اما در عملیات بیت المقدس جهاد فارس در اوج آمادگی رزمی بود و ۱۵ واحد عملیاتی داشت که هر واحد عملیاتی قدرت داشت یک تیپ رزمی را همراهی نماید و تمامی خواسته های مهندسی آن تیپ را برآورده کند، ۳۰ ساعت قبل از حمله یک واحد عملیاتی جهاد فارس همراه با بلدوزرها و لودرها و ماشین های سبک به فرماندهی حاج خلیلی پرویزی در پیچ مارد سوار بر پل های شناور ارتشی به طرف بیشه های آن طرف رودخانه کارون که در تصرف دشمن بود حرکت کردند . آیا شما می توانید حال پدری را که ۴۰ نفر از فرزنداناش را به دهان دشمن می فرستد درک کنید و من وقتی آیه (پس خداوند بهترین محافظان است و همو بخشنده ترین بخشندگان است) را در گوش این عزیزان می خواندم فقط قیافه های مصمم و شاد آنها بود که مرا از افتادن روی زمین باز می داشت. آنها رفتند تا در بیشه کمین کنند و همین که نیروهای ما شب بعد از رودخانه عبور کنند پا به پای آنها تا آنجا پیش روند که نیروهای رزمی می روند و یک ساعت مانده به روشنایی روز برای آنها خاکریز ایجاد کنند و آنها سرافرازانه چنین کردند و سلام بر آنها.

وقتی تصور کنید که همیشه فقط ۱ تا ۳ درصد از نیروهای جهاد فارس عضو رسمی جهاد و بقیه همه از نیروهای مردمی از تمامی کشور بودند آنگاه نقش مردم را در لحظه - لحظه دفاع مقدس می توانید درک کنید. عملیات بیت المقدس ۳ ماه طول کشید و در مرحله سوم عملیات که مربوط به آزاد سازی خرمشهر بود واحد مهندسی و پشتیبانی جهاد فارس نقش خود را بسیار عالی بازی کرد . یعنی در این مرحله از جهاد فارس خواسته شد ضمن بریدن جاده خرمشهر هر - شلمچه در دو نقطه (همزمان با رزم تن به تن نیروهای رزمی) یک جبهه به طرف شلمچه بسازد و یک جبهه به طرف خرمشهر تا نیروهای ما پشت این جبهه ها دفاع کرده دشمن را در خرمشهر به محاصره در آورند و این برادران مهندسی رزمی صبح عملیات هر دو جبهه را کامل کردند. درود خداوند و ملت ایران بر آنها.

دشمن در خرمشهر ۱۸۰ درجه به محاصره درآمد و عراقی ها این محاصره ۱۸۰ درجه را حتی یک روز نتوانستند تحمل کنند و دست هایشان زبوانه به عنوان تسلیم بلند شد و خرمشهر را تحویل صاحبانش دادند. بلافاصله نیروهای ما مشغول ساخت دژ در امتداد مرز ایران و عراق در منطقه شلمچه شدند و جهاد فارس این افتخار را داشت که در طول این مراحل ۱۷۰ کیلومتر جبهه را قدرتمندانه آبرسانی نمود و برای هر چند کیلومتر جبهه یک حمام بزرگ صحرائی مستقر کرد.

انجام وظیفه در عملیات بیت المقدس باعث شد رهبر معظم انقلاب مدال درجه ۳ فتح را به اینجانب اعطا کند که من تالوژ این مدال را بر سینه یکایک مردم این مرز و بوم رؤیت میکنم زیرا آنها باعث شدند، به چنین پیروزی نمایانی دست پیدا کنیم. سر تعظیم به پیشگاه این ملت فرود آوردن کمترین کاری است که می توانم انجام دهم.

نا گفته نماند در یکی از عملیات های بسیار مهم در غرب کشور روزی سرهنگی از فرماندهان ارتش به واحد ما مراجعه کرد و اظهار داشت، تیپ تحت فرماندهی من امشب مأموریت ایذایی دارد و باید به دهان دشمن برویم تا دشمن فریب بخورد و نیروهایی که در محور دیگری حمله می کنند بتوانند به هدفشان برسند و از من خواهش کرد زبده ترین واحد مهندسی رزمی خود را در اختیار او قرار دهم . آقای احمدپور سیدانی را صدا کردم. او متولد کربلا بود و حدود ۲۲ سال سن داشت، از قم آمده بود و وزنی حدود ۴۰ یا ۴۵ کیلو داشت، همیشه با دمپایی و لباس بسیار معمولی بود وقتی واحد آماده شد و احمد را به جناب سرهنگ به

عنوان مسئول واحد مهندسی رزمی معرفی کردم، جا خورد ولی چیزی نگفت وقتی واحد مهندسی که شامل چند دستگاه بلدوزر، لودر، کمرشکن، اتومبیل های سبک، سوخت و آمبولانس و اسکورت بود به راه افتاد جناب سرهنگ مقداری با آنها رفت ولی چند دقیقه بعد برگشت و از من خواهش کرد که فرمانده واحد را (که همان احمد پور سیدانی ریز نقش باشد) عوض کنم. نگاهی محکم به او کردم و گفتم : ((فلفل نبین چه ریزه بشکن ببین چه تیزه، خداحافظ شما))

جناب سرهنگ ناچار حرکت کرد . من معمولاً همیشه ۵ صبح از چادرم خارج می شدم و چند صد متری پیاده به استقبال نیروها می رفتم تا متوجه شوم بچه ها شب گذشته چه کار کرده اند . به هر حال دیدم جیپ جناب سرهنگ به سرعت نزدیک می شود یکه خوردم فکر کردم تمامی نیروهای ما به شهادت رسیده اند که او تنها آمده، از ماشین پیاده شد سلام نظامی داد گفتم بفرمایید، گفت بچه ها همه سالم هستند و دیشب این فرمانده ریز نقش آقای احمد پور سیدانی به جرأت باید بگویم تیپ ما را از نابودی کامل نجات داد و ما نفهمیدیم چگونه از ساعت ۳ تا ۴ صبح اطراف تیپ ما را خاکریزی کشید که از هیچ طرف نتوانستند به ما حمله کنند من نجات این تیپ را بعد از خدا به این احمد آقا مدیونم و من به این علت زودتر خود را به اینجا رسانده ام تا مبادا صحبت های دیروز مرا به احمد بگویید. گفتم نمی گویم، خوش آمدید.

در عملیات محرم احمد پور سیدانی فرماندهی مستقیم گروه جهاد فارس را به عهده داشت . او که شب گذشته بی آنکه خسارتی به واحدش رسیده باشد- درعین حال که تمامی مأموریت های واحد به نحو احسن انجام شده بود، صبحگاهان همراه با گروهش به پایگاه خود در منطقه مراجعت کرد . من از آبادان شبانه حرکت کرده بودم که صبح آنجا باشم . همین که بچه ها وارد شدند سفره صبحانه را برای آنها پهن کردم. هنگامی که می خواستیم شروع به خوردن صبحانه کنیم این فرمانده که شب گذشته چنان پیروزی برای ملت ایران به دست آورده بود شیشه مربایی که برسر سفره بود برداشت و روی آن را بلند خواند نوشته بود هدیه مردم فلکه خاتون شیراز به رزمندگان. اشک از چشمانش جاری شد. خطاب به من

گفت آیا ما دارای این ارزش هستیم که خانواده های فلکه خاتون شیراز که مردم متوسطی هستند جیره شکر فرزندان خود را مربا کنند و برای ما بفرستند. عظمت شکسته نفسی و خلوص مسلمان را ببینید.

هنگامی که رزمندگان اسلام تشخیص دادند برای به زانو در آوردن نهایی ارتش عراق بایستی شبه جزیره فاو را تصرف کرد جهاد فارس پیش از ۱۸ ماه باتمام توان تمامی ساحل ایرانی اروند رود را از آبادان تا اتصال اروند رود به خلیج فارس جبهه سازی نمود. دوجاده عمود بر اروند رود از نهر بهمنشیر تا اروند رود ساخت به طوری که دشمن نتواند روی این جاده ها ثبت تیر کند و بر روی نهر بهمنشیر برای هر کدام یک پل دویه ای نصب کرد. به موازات جاده کمربندی اروندکنار یک جاده در تمامی جنگل اروند رود قسمت ایران ساخت. برای هر نهر پل و اسکله جداگانه ساخت. بعد از تصرف فاو عموم فرماندهان اعلام کردند جاده شهدا که یکی از این دو جاده عبور به طرف اروند کنار بود کلید فتح فاو بوده است.

اینجانب شخصاً در جلسه ستاد کل پشتیبانی جنگ وزارت جهاد سازندگی در تهران در یک نیمه شب قبل از عملیات فاو حضور داشتم این جلسه با حضور اساتید معظم دانشگاه ها و رؤسای دانشکده ها و مهندسین والامقام وزارت جهاد تشکیل شد بنیای تصمیم گیری درباره پل ثابت روی اروند رود طرح ها یکی - یکی ارائه و رد شدند تا آن که طرح پل دانه تسبیحی که من فکر میکنم آن را مرحوم مهندس پور شریفی از آذربایجان ارائه کرده بود مطرح شد این طرح نیز به وسیله حاضران با دلیل رد شد و گفتند لازمه انتقال لوله های ۸ تنی به درون اروند رود حضور یک بارج (دویه) مسطح هزار تنی و یک جرثقیل سنگین ۱۰۰ تنی و یک یدک کش است که خود بهترین هدف برای هواپیماهای دشمن است. در اینجا تجربه ای که من در جزیره خارک داشتم و هنگام کار با ژاپنی ها، دیدم آنها لوله های ۵۶ اینچ ۱۸ متری که دو طرف آنها را با پلاستیک و برزنت مسدود میکردند و روی آب می انداختند لوله ها شناور میشدند و با یک قایق لاستیکی این لوله ها را به محل نصب در ۲ مایلی خارج از ساحل می بردند و آن را در کف دریا می کوبیدند را به یاد آوردم. دستم را بلند کردم و اعلام کردم این طرح قابل اجرا است وقتی طرز اجرا را ارائه کردم از من امضا گرفتند که یکصد لوله اولیه را خودم به داخل اروندرود ببرم و خدای را شکر که در هنگام نصب اولین لوله های پل بعثت در منطقه به عنوان مسئول پشتیبانی و مهندسی جنگ استان هرمزگان حضور داشتم و یکصد لوله اولیه را حمل کردم.

و اما در خط فاو؛ می دانیم که فاو شبه جزیره ای است شناور بر باتلاق دلتای سه رودخانه دجله، فرات و کارون. هر قدر از سطح زمین به عمق جزیره فاو درون شوی، غلظت باتلاق کم و کمتر می شود و در ۱۸ متری به معجونی ماست مانند می رسی و مابرای جلوگیری از دسترسی عراقی ها به خلیج فارس

بایستی حدود یک و نیم کیلومتر به درون خور عبدالله جاده سازی می کردیم تا به چفه آن (محل از خور عبدالله که قابل کشتیرانی است) برسیم که بتوانیم با تیر مستقیم تانک شناورهای عراقی را هدف قرار دهیم و من به یاد مسافرت هایی افتادم که با پدرم - که خدا رحمتش کند- به وسیله موتور لنج و کشتی های بادی به سواحل

خلیج فارس می رفتیم. در یکی از این مسافرت ها که در اروند کنار بودیم دیدم مردم از تنه درخت نخل خرما برای آمد و رفت در باتلاق های درون نهرها استفاده می کنند. این تنه های درخت نخل در آب غرق می شوند اما در باتلاق شناورند.

فوراً مسئله را با شهید خرازی که در آن موقع فرماندهی منطقه را به عهده داشت در میان گذاشتم، موافقت کرد و گفت هرچه زودتر بهتر. تنه های درخت به قدر وفور در فاو موجود بود زیرا صدام ملعون در این منطقه با کمک انگلیسی ها روی درخت نخل خرما از نوعی برحی (BERHI) کار ژنتیک کرده بود. نخل های بلند با محصول خرمای درجه ۳ سعمرن را از بیخ کنده بود و درخت های نخل برحی را که محصولی درجه ۱ می دادند و بلندی آن از قامت یک نفر بلندتر نمی شد به جای آنها کاشته بود. از تنه های ساقط شده نخل ها مکعب هایی شامل ۶ قطعه ۴ متری می ساختیم و آنها را با میلگرد ۴ میلیمتری به هم وصل کرده با بیل مکانیکی در باتلاق قرار می دادیم و سپس بیل را روی این مکعب ها برده، مکعب های بعدی را جلوتر قرار میدادیم و دو بازوی حدود یک و نیم کیلومتری به جلو رفتیم تا هم امکان تیراندازی به شناورهای دشمن داشته باشیم و هم در بین این دو بازو قایق های خود را پهلو دهیم.

در پایان می خواهم به نکته اصلی این مطالب اشاره ای داشته باشم و آن اینکه اگر ما در دفاع از کشورمان در مقابل هجوم بین المللی پیروز شدیم به دلیل تفاوت نیروهای رزمی، اعم از ارتش و سپاه با ارتش های کلاسیک بود زیرا نیروی رزمی ما از پشتیبانی کریمانه و بی دریغ مالی - جانی- مهارتی تمامی مردم عزیز ایران برخوردار بود و هیچ ارتش کلاسیکی در دنیا سراغ نداریم که دارای چنین پشتیبانی باشد که هر آن هر کمبودی در جبهه پیدا شود برطرف کند. مبارک باد این پیروزی بر تمامی مردم این مرز و بوم.
